

میلےا وہ

ءایلو ااب ی نیشنمہ تیمہا  
کولس ریسہ رد تقافر ماگیاج و

تاناہب

ی نارہط ی نیسدن سحمدمحم دیس جاد اللہ تہیا  
ہر سد اللہ سّدق

مِجْرَلا نِاطِيْشْلا نِم لِّلّٰهِ اِبْدُوعَا

مِجْرَلا نِ مَحْرَلا اللّٰهِ مِسْبِ

دَمِّمِ مَسَاقِلَايْ بَأ اَنْبِيْذِ وَا نَدِّيْسِ اَع اللّٰهِ اَصْدِ و  
مِهْدَا عَا اَع اَنْعَلَا وَا نِيْرَ هَا طَلَا نِيْبِيْطَلَا هَلَا اَع و  
نِ يَعْمَجَا

**ایندل‌ها و ادخل‌ها ابی‌نیشنم‌ه توافق**

ار ناشیا تلاحاً عقاو اقااً موحرم نامز رد نم  
روطچه که مدرکی مساسحا ار ناشیا یامیس و  
وجهتیم دندشی م ناشناتسود عمج دراو که ی تقو  
ی سدقم یاضف کیدرد راگنا و دندشی م ش‌اشب  
فرصد - که تسات یعقاو کینیا و! دندش دراو  
و ریسرد ناسنا اب هارمه که ی تشادربن آزارظن  
ی م هاگذاهاجر یاسه ب [ی تقو] - تسه ش‌هار رد  
ریاسه ب، اهفر حر یاسه ب، س لاجم ریاسه ب، مینک  
ن‌یدتم مدرم ولو مدرم که ی روما ریاسه ب، اهراک  
رگید اهنأ بخ، نیدی بی‌اهمدا میوگی مذ للاح -  
، اهن‌یدتم نیمه - درادن تبحد ی اج ناشه لئسم  
نآ و فرط نیا دارفا نیمه، اهن اوخرامذ نیمه  
نامسا اتنیمز زا توافق مینیبی م لاصا، فرط  
دریگبرار قدها و خبر ایعمر د هکنیا هن! تسا

در طرز تفکرها، حرف و نقل‌ها، آنچه را که  
نقل مجالس هست، الآن، قبل، بعد. مردم در چه  
فضاهایی سیر می‌کنند، مردم از چه می‌گویند،  
خواست مردم چیست؟! روز را به چه امیدی به  
شب می‌آورند، شب را به چه نیتی به روز

می‌آورند که چه کنند؟! - خب داریم می‌بینیم دیگر، اینها چیزی نیست که بخواهیم از صندوق در بیاوریم، مشخص است - و بعد نگاه می‌کنیم به این مکتب و به این مدرسه و اینکه چه به ما یاد دادند و چه گفتند و با روش خودشان موقعیت فعلی ما را روشن کردند، که الآن چه کنیم، [می‌بینیم فرق بسیار است].

### ایندها با هجاوم رد ناگزید ل ااح

اینکه من خدمت رفقا عرض می‌کنم که این کار را بکنید، این کار را بکنید، فلان کنید، اینها چیزهایی نیست که من از پیش خودم بگویم. اینها مسائلی است که ما با لحظه لحظه مصاحبت و حیات با آن بزرگان به دست آوردیم؛ و الا از این قضایا کسی بخواهد وارد بشود چه ضرری به من می‌رسد، چه نفعی به من می‌رسد، چه فایده [ای برای من دارد؟] یا در مسائل دیگر [همینطور]. من می‌بینم [همان] قدم اولی که برداشته شده است، این قدم اول دوری از خداست. همان قدم اول که برداشته شده ابتعاد از رضای الهی و خسران است. وقتی که الآن ساعت دو و نیم روز شنبه هست، دیگر این وقت بر نمی‌گردد تمام شد؛ دو نیم شد دو سی و پنج، دو و سی و پنج شد دو و چهل تمام شد رفت؛ اینها چیزی نیست که بخواهد ما بازایی داشته باشد و برگردد.

نوریدء اار حراغزا ار ناشدوخن ناگزید ل ااح  
می‌هجاوخلوقه باعقاوه کی یا اجنآ رد ،دندروآ  
دیامرف

\*\*\* ناگتشرفس فذزا می متشگل ولمه کنم

...

ما که آرزوی این را داریم که یک خوابی ببینیم و یک نسیمی بر ما بوزد، یک مکاشفه‌ای پیدا شود، یک [چیزی] از آن فضای روحانی گیرمان بیاید، در یک مجلسی شرکت کنیم که از آن فیوضاتی که به واسطه ملائکه در آن مجلس است و نازل می‌شود بهره ببریم نفسی تازه کنیم، هوایی تازه کنیم؛ حالا پیغمبر می‌فرماید این چیزهایی که شما می‌گویید، ما آن بالا بالا که جبرائیل و میکائیل و ... باشند، من از نفس آنها دل‌گیر می‌شوم! آن وقت ببینید این خواجه به کجا رسیده که همچنین مطالبی را مطرح می‌کند، می‌گوید: من یک معیت و اتحادی با ذات محبوب پیدا کردم که تمام این مظاهر را مُبَعَد می‌دانم، از اینکه بخواهم به محبوبم اتصال [داشته باشم]. همین‌که می‌خواهم به او توجه کنم [این مظاهر مرا دور می‌کنند]. اینها مظاهر محبوب من است. من الآن با محبوب خودم نشستم حرف می‌زنم. اینها مظاهرند، جبرائیل مظهر است، میکائیل مظهر است، اسرافیل مظهر است، اینها همه مظاهرند. این چیزهایی که اصلاً دست ما به اینها نمی‌رسد. بعد آن وقت همین می‌آید و می‌فرماید که یارب زامشکی می‌ملاء لاقه و لاقه \*\*\* ...

1. و ت

من که در غار حراء آن‌طوری هستم، اصلاً نمی‌خواهم رنگ مکه را ببینم، نمی‌خواهم رنگ افرادی که در آنجا هستند و مردم و بت‌پرست‌ها

1. 411 لزغ، ظفادن اوید .

و بیا و برو و اینها [را ببینم]، برای خودم هستم، نه آزارم به کسی می‌رسد، نه کسی دیگر به من کاری دارد، [من همه اینها را برای تو تحمل می‌کنم]. چون تا وقتی که در غار حراء هستیم کسی به ما کاری ندارد. همه گرفتاری‌ها از وقتی شروع می‌شود که بخواهیم این کوه حراء را رها کنیم و در دل مردم بیاییم؛ از آنجا گرفتاری شروع می‌شود. و الا تا وقتی در غار حراء هستیم [مردم می‌گویند:] ولش کنید، حالا هر چه هم شده دیگر [ولش کنید]. بالأخره - نعوذ بالله - یک مشکلی پیدا کرده یا چیزی شده که در آن غار رفته است، به کسی هم کاری ندارد.

### ی‌هلا ءایلوا و همئا ،ن‌ار بمایپ تیرومام اهناسنا تیاده رد

هک دنکی م‌ادیپ تیرومام [ربمایپ] نیمه دعب  
ار ش‌ایقبدیاب ،تسا فقوم اجنیا رد تدوخ ریسد  
،اهنیا و همکنایم رد ربمغیپن‌دمآ بی‌هدب‌همادا م‌ه  
م‌تأ رهظم ربمغیپ .تسا ربمغیپ ریسد [همادا] نیا  
دیایب دیابی‌لجتنیا رد و تسا مظعأ‌ی‌لجت و تسا  
دوشی‌مذ‌هک‌ءارح‌راغاب .دهدب‌تکرحدار هم‌ه و  
،دروایب‌ت‌عیرش‌دیایب‌دوش‌دنب‌دیاب .داد‌تکرحد  
دارفا‌ت‌سد‌ی‌کی‌ی‌کی ،دروایب‌فیلاکت ،دروایب‌نید  
ریشمش‌اب [ :دیوگب ] .دزادنیب‌ه‌ار گنج .دریگب‌ار  
و دیریمب‌م‌اخ‌م‌ر‌انگذ و م‌ربب و مشکب‌ار امش‌دیاب  
و دنفسوگ‌دنام و دیریمب‌م‌راچیب و ،دیریمب‌ت‌خبد  
ف‌ء و ب‌آ‌ه‌ب‌ایند‌نیا رد‌ی‌زور دنچ‌ن‌ایاپ‌راهچ  
ای و دنک‌ح‌بذ و د‌ت‌رب‌ب‌ار ن‌ات‌رس‌م‌ه‌دعب و ل‌وغشم  
ی‌م ،دش‌ی‌ناوید‌ی‌گدنز‌ه‌کنیا ! دیریمب‌ن‌ات‌دوخ  
و .م‌روایب‌رد‌ی‌ناوید‌ی‌گدنز‌زا‌ار امش‌م‌هاوخ

نیا یارب مه و [تسا] ش دوخ ریس یارب مه، نیا  
 ادخ دندیشک تمحز هکلام همه هکی تا قولخم  
 هدروا دوجو هبار دارفانیا یکی یکی هدرکی لجت  
 هب یروطنیمه اهنیا [هک دوشی مذر و طنیا]. تسا  
 رمع لاسی سیکی. دنورب و دنیایدی تحار نیمه  
 یکی، لاس هاجنپیکی، لاس لهچیکی، دنک  
 شرخا رگید - لاس داتشه، داتفه، لاس تصش  
 داتشه نلام. یورب یروطنیمه دعب - داتشه  
 ،مینیبی مه ار اهلاس دونه، مینیبی مه ار اهلاس  
 هفایق؛ مینیبی مه، همام نودب هچ رسد همام هچ  
 ناشیاهن درک تبحص زرط، مینیبی مه ار ناشیاه  
 ینعید! درادنی توافقت هلاس تسید اب، مینیبی مه ار  
 تایی گلاس تسید زا هکی تقو نآ زا لاس داتفه  
 هکی تایی گلاس تسید اب اقا بخ؟ ی دش هچ هتشنگ  
 ی تسینه ار رد نوچه؟! ی درکنی قرف

راغزا ار ناشدوخ و دندما ناگرزب نیا لاماد  
 صاخشان ایمرد، دارفانایمرد. دندروا نورید  
 لوقه هب، نآ، نیا دندرک رایتخا قیفر ات دنچ، دندما  
 :دندومرفی م ن م هب اقا مو حرم

نیمه میدوبن ار هطرد ام هکی تدم نیا هر مژ  
 ادیب مباق جسم نیا رد هک دوبی ناوج ات دنچ  
 «دوبام هر مژ نیا؛ میدرک

خب، ایشان هم می توانستند مثل بقیه بروند و  
 حالا هر [چه که پیش آمد و اهمیتی به مسئله  
 ندهند]. اما نه، آمدند خودشان را به مسجد و به  
 صحبت و به تبلیغ و به جلسه محدود کردند. جلسه  
 شب سه شنبه گذاشتند، شبها در مسجد قائم  
 حدیث قدسی می حیضوت از ای سید ای سید ای

<sup>1</sup> 141 - 131 ص، 8 ج، یفاکلا .

هسلج ناشدوخ ی صوصخ ناتسود ی ارب<sup>1</sup> دنداد  
ی ارب ی مومع ی ردق کی . دنتشاذگ هعمج رصع  
هعمج حبص هسلج ،رتی مومع لکش هب ،دارفا  
نیا مامت رد و اهت بحص نیا مامت رد و دنتشاذگ  
هک ار ی زیچ نآ هک دوب نیا ناشفده طقف تا عاس  
و مک . دایز هذ مک هذ ،دنیوگب هذومرف ادخل و سر  
ی تحلصم ،دنتکذ هفاضا ناشدوخ زا ،دنتکذ دایز  
ی ارب ار نامه ،دندومرف هچ هئا . دنتز ن فرح  
دنیوگب مدرم

اشوخ ،شلاد هب اشوخ تفریذپ ی سکره لاد  
هجیتد بخ و تفر و تفرگو و تفریذپ ،ش تداعس هب  
دصد ی سی سکره و . دریگی مش دوخم هار شا  
هب اشوخ دصد ی سد هزادنا نامه هب تفریذپ  
بسد رب و . تفریذپ دصد لهچ ی کی ،شلاد  
،دارفا ی گدامآ و ویهتن ازیم و فورظ نآ فلاتخا  
دنتکی م قرف و دنتسه توافتم صاخشا

قبط هک منکی م ضرع هدنب هک ی تقو اذهل  
زا [ اجنیاً اعقاو ] : دنیوگی م هک رتکد ی اقا ش یامرف  
رظن مه « .تسا توافتم [ رگید ی اهاج ریاس  
ی م ار نیا همه و اقر رظن مه و تسا نیا ناشیا  
طقفام . درادن هدنب هب ی طابتر اچیه هئسم هک دنداد  
هب بستنم هک ی اهطساو کی ناونع هب اجنیا رد  
ی مزار نیا [ .مینکی م تبحص ] میتسه گرزب نآ  
نآ و فرط نیا ار ن م ی سکره . درک راکنا دوش  
هملاء ی اقا هذاز اقا امش » : دیوگی م دنیبی م فرط  
« .تسا ناشیا ی گدنمر شد هیام » : میوگی م « ؟ دیتسه  
نیمه هب مه اقر و تسا باستنا فرص نیمه طقف

<sup>1</sup> 225 - 159 ص ،تایاور و تایا ارد قلاخا ی نابم هب دوش عوجر .

ی‌لیخ: «میوگی م ام . دندرک شوخذ لد باستنا  
ءوسد مه نظ نسدنیا زا و . رکشتم و نونمم  
میزادنای م اقری وور ار نامراب و مینکی م هداقتسا  
مینکن اربج اقر تمه اب ار نامدوخ ی لبنت ن آ و  
» . الله عاشن ا

### کولسدریس مرد تقافر هاگیاج

تسد دیاید ی زور کی هک تسا نیمه قیفر  
ار ناسنا راب و دریگب ار مدآ تسد . دریگب ار مدآ  
ی م نیمه ی ارب ار قیفر مدآ هصلاخ و دشکب  
ش یورد: « اقا موحرم لوقه به م ه ن آ هک ، ده اوخ  
ش بیصد ی زیچ کی ی تقو » . دروخی مند اهنت اهنت  
و ، دناشنی م ش دوخ رانک م ه ار ش دوخ قیفر ، دش  
، تسیند تقافر طرش ی یاهنت اهنت: « ن اشیا لوقه به  
بلاطم ] ش یورد نوچ » . تسیند ی ش یورد طرش  
، دنیبی م رگید ی اج زا ، دنیبی مند ش دوخ زا [ ار  
!؟ چه ی ارب ی یاهنت رگید [تسا روطنیا ی تقو]

و این مسئله رفاقت مسئله ای نیست که  
[مربوط به حضور شخص خاصی باشد.] یعنی  
اصلاً ارتباطی به بنده ندارد. این یک جریانی  
است، یک جمعی است یک محفلی است که  
- بدون رودر بایستی و بدون هیچ تواضع - جای  
دیگر نیست و این قضیه را باید قدر بدانیم و نسبت  
به این مسئله اهتمام داشته باشیم. در این جریان  
هرچه بیشتر گرمی ایجاد کنیم، انس را بیشتر  
کنیم، هر کاری که از دستمان بر بیاید برای اینکه  
بتوانیم این محفل را یعنی جمع رفاقت [را حفظ  
کنیم، انجام بدهیم]. حالا فرقی نمی کند اهواز  
باشد، شیراز باشد، تبریز باشد، قزوین باشد،  
طهران باشد، اصفهان باشد هر جا می خواهد



باشد، همه یکی است چون فقط شهر فرق می‌کند و مکان متفاوت است و الا اصل و ربط یکی است.

من در همین سفر اخیری که عتبات مشرف بودم. وقتی که می‌نشستم در اعیان مقدسه واقعاً می‌دیدم اصلاً خودم را از این جمع رفقا نمی‌توانم جدا ببینم و جدا حس بکنم، [تا] اینکه خب بخواهم دعا بکنم. می‌دیدم که خود همین جمع، جمع این رفاقت، خودشان هستند حضور دارند، و جدایی معنا ندارد که انسان بخواهد خودش دعا کند. شخصی برای کسی بخواهد دعا کند، برای فردی بخواهد دعا بکند [باید از او جدا باشد]. و هر چه به این مطلب بهتر رسیدگی بشود نفعش بیشتر به خود انسان می‌رسد، و خود انسان بهره می‌برد.

**و ماجسنا داجیا ربی نارھط ھملاء دیکأت**

**اقفر ع مجرد جاھتبا**

ھاگدید زای نزوسد هرذ ھز ادنا ھدولو یلمع چپھ  
رھ، یرا کرھ. تسین ھنپق لذ ملء و رما ملء  
تبت ھنیا ھمھ، یرا طارھ، یرا یخرھ، یرا کف  
یرا کرھ یرا سکرھ و تسا طبض ھنیا ھمھ تسا  
مھام سپ. تسا ھدر بش دوخار ش عفند ھدب ماجنا  
دوخ ھک میریگب ش پردار یرا شور و ھار نامھ  
ھدندومرفی ھیسوت ناشیاقفر ھد اقا موحرم  
و ماجسنا بجوم ھک یرا کرتشید ھچرھ: ھکنیا  
و یرا شوخ و یرا مرگ و یرا گتسویپ مھ ھد بجوم  
ناسنا، تسدھ عمجنیا جاھتبا و طاسبنا و یرا تحار  
» ھدب ماجنا ار نآ دیاب

کی کولسد ھلئسم ھک دوشنر و صدت تقو کیو  
راکل ابند ھواوخبی سکرھ و تسا یرا صخش ھلئسم

بشده دعب و دوربش دوخ بسکل ابند و ش دوخ  
لااح و هچب و نز اب هرخلأاب و لز نم رد دیایب  
مامت و دهدب ماجنا [یروتسد و ینلاف و یرکز  
،تسه ناسنا هار و ریسزای شخب نیا! هذ [!دوشب  
عامتجان یارد و تقافر یاضفرد ،رتمهم لئاسم  
دریگی مل کشه کتسات یعقوم نیارد و

دهدب قیفوت ام همه هب دنوادخ هک الله عاشن!  
هب و ینابم هب میناوتب رتشیب هچره هکنیا یارب  
و دندومرف ناگرزب هک ار هچنآ هب و تاروتسد  
ی مام هب م ه دعب و دندرک هبرجت و دنتفر ناشدوخ  
دعب و .الله عاشن! [مینکل م] «دیپامرفب»: دنیوگ  
[:دنیوگی م]. ظفاحادخ ،دنوری م و دنیوگی م م  
رگید و «میتشاذگن اترایتخارد و میتفگ و میدمآ»  
ادا ار ناشتلاسر و ،درادی مذهگزار همه م ه اذخ  
دنوری م و دنیوگی م

دمحمل آ و دمحم ی اعل صد مهلا